

نگارش به مثابه سلوک  
آقای منصور براهیمی. جلسه ۸  
رابطه خویشاوندی (۱). ۲۴ آذر ۹۴

باز هر جا هستید راحت می توانید روی صندلی یا روی زمین نقطه ای انتخاب کنید می توانید بنشینید می توانید دراز بکشید هر طور که راحتید در طول تمرین هم می توانید چشمانتان را ببندید باز باشد هر جور می توانید تمرین را با تنفس بیشتری انجام دهید به همان نحو پیش بروید ما همیشه ای با تنفس شروع نمی کنیم شاید تنفس کم می آید توی تمرین ما فرض کنید یک عروسک خیمه شب بازی هستید از این عروسکهای پارچه ای هست که خیلی هم شل و ول هستند هیچ اراده ای هیچ امکانی برای اینکه مثلاً دستی را بتوانید حرکت بدهید چشمی را بتوانید حرکت بدهید حتی احساسی از زیستن و زندگی داشته باشید ندارید درست مثل آدمی که خیلی خواب عمیق بوده یا وقتی که میمیرد و چقدر بدن لخت و سنگین می شود چون تقریباً همین حالت را دارد هیچ اراده ای که بتواند عضلات و اندامها اینها را تحت کنترل داشته باشد یا حفظ بکند وجود ندارد در واقع یک جور وانهادگی به طور کامل در همه ی اجزای بدن شماست اما آنچه را که ما می گوئیم دارم حس می کنیم بدون اینکه احساس از حیات داشته باشیم درون صندوقچه یا پستو یا هر محیط تاریکی که شما هستید بادی می وزد مثل بادهای بهاری هست که با خودش حیاط و سرزندگی را می آورد نسیم می آید همینطور می وزد و اهل هر چیزی که شما هستید و برخورد می کند به شما برای اولین باری که احساس حیاط پیدا می کنید این احساس حیات درست مثل زمانی است که بچه به دنیا می آید با یک نفس شروع می شود همین که اولین نفس می ید دیگر تنفس شروع می شود و شما احساس می کنید که بیشتر و بیشتر جان پیدا می کنید زندگی پیدا می کنید احساس کاملاً جسمانی از اندامها یتان الان دارید می توانید سرتان را به این طرف و آن طرف بچرخانید چشمها می توانند حرکت کنند به اطراف نگاه کنند الان نور ماه را که از درچه ای که بارگاه محل شما شد می توانید ببینید نفس می کشید و از این نفستان خیلی لذت می برید تمام حیاط تمام زندگی که احساس می کنید به این نفس وابسته است حالا می توانید به اطرافتان نگاه کنید عروسکهای دیگری که مثل عروسکهای بی جان همینجور آویزانند انگار شما فقط این وسط حیات را احساس کردید خاطراتتان زنده می شوند نمایشهایی که با شما اجرا شده می توانید درکی از آنچه که گاهی ما می گوئیم هویت ما پیدا بکند شما یک عروسکی هستید در یک مجموعه نمایشهایی از این دست آن را می توانید به یاد بیاورید احساس اینکه عروسک متمایزی هستید از بقیه احساسی است که کاملاً بروز شروع می کنید بعضی از اندامهایتان را مثلاً دستتان را فرض کنید پا حرکت دادن از اینکه خودتان می توانید اراده کنید و دیگر به عروسک باز یا خیمه شب بازی نیاز ندارید که شما را حرکت بدهد لذت می برید اینکه می توانید انگشتانتان را حرکت بدهید دستها را حرکت بدهید سر را حرکت بدهید نفس بکشید و از حیات لذت ببرید بدانید هر لحظه این نفس قطع بشود شما بر می گردید به همان عروسک بی جانی که یک گوشه ای افتاده بود خوب با همین تمرکز که دارید کمی از دنیای عروسک خارج شوید شاید اولین تمرینی که شما چیزی غیر از خودتان بودید می توانید راحت باشید و آرام وارد تمرین بعدی شوید که همین تمرکز شما را می طلبد شما یک کتاب هستید که گوشهای کنار جوی آبی که حرکت می کند درختان اینجا دیده می شوند اینجا معمولاً ما کتابی را می بینیم افتاده نفس بکشید و خودتان را همان کتابی فرض کنید که آنجا افتاده باد می آید و برگهای شما را جمع کرده و بعضی از برگها در حال پوسیده شدن است شما شاهکار گمشده ای از نویسنده ی بسیار بزرگی هستید این را با تمام وجودتان احساس می کنید به همین دلیل تمام تلاشتان را انجام می دهید برای باقی ماندن از دست رفتن حتی یک صفحه ی شما می تواند فاجعه ی بزرگی باشد نویسنده ی شما با مرگ ناگهانش نتوانسته شما را در معرض دید و خواندن و تجربه ی دیگران قرار دهد اما شما می دانید که گنج بزرگی در درون شماست و شما یکتا و نمونه آید هیچ نمونه ای توی دنیا دیگر وجود نداشته باشد و اگر شما از دست بروید همه ی اینها از دست می روند دست نویس و اصلی آن نویسنده هستید تا نفس شما می رود و می آید شما فرض کنید که می توانید خودتان

را حفظ کنید ببیند یک رهگذری این اصل شما را پیدا کند و شما کشف بشوید شاید هم زمان بگذرد و پای هیچ کس به اینجا باز نشود شما کم کم برای همیشه نابود بشوید خوب حالا آرام بلند شوید و بنشینید پشت صندلیتان قلم و کاغذ دست بگیرید فرض کنید شما همان رهگذری هستید که برای اولین بار به این کتاب برخورد کردید کتاب را که دست می گیرید خیلی مراقب هستید که خراب نشود آرام ورق بزنید که جاهایی را هم که رطوبت نوشته ها را پخش کرده ولی احساس می کنید خوانا است بلافاصله متوجه می شوید که این چه کتاب بزرگی است ولی الان کتاب در دست شماست به طور عینی می توانید لمسش کنید آرام ورق بزنید توی صفحه ی اول و پاراگراف اول هر چه را که می بینید بنویسید کاملاً جلوی شماست اصلاً به این فکر نکنید که محتوای کتاب چی می تواند باشد هر آنچه که به نظرتان می آید الان مقابل شما است بنویسید همان کارهایی که قبلاً می کردید اصلاً فکر نکنید که چه چیزی کافی است این احساس مبحث قبلی ما ارتباط است منتها این منظورش از ارتباط نوعی ارتباط خویشاوندی هم هست نزدیکترین نوع الان شما چنین ارتباطی را با کتاب دارید ارزش کتاب را درک می کنید و این برای شما خیلی عزیز است با همین ارتباط اولین پاراگراف را بنویسید باز برنامه ریزی نکنید اصلاً برنامه ریزی نکنید فقط می دانید که این یک شاهکار بزرگی است همین اگر کتاب واقعاً در دست شما باشد هیچ مشکلی برای نوشتن یک پارگراف ندارید با همان حس ارتباط خویشاوندی نزدیکترین حس ارتباط با کتاب رابطه برقرار کنید کتاب جلوی شماست لازم نیست به چیزی فکر کنید فقط دارید این کتاب رونویسی می کنید اگر این کارتان تمام شد کتاب را آرام ورق بزنید که ورق ورق نشود صفحه ی سوم یک تصویر می بینید تصویر با دست کشیده شده خام است چاپی نیست نویسنده سعی کرده مثلاً یک راهنمایی برای چاپ فراهم بکند تصویر را توصیف می کند با تصویر خام که توی تصویر هست سعی کنید که منظور نویسنده را درک کنید هر تصویری که شما می بینید او به هر قصدی که کشیده شما قصد را هم در واقع توضیح می دهید یعنی الان نوشته ی شما به نحوی است که تصویر منظور نویسنده را برای ما مشخص می کند حتی اگر خام دستیایی که کشیدن تصویر نیست سعی کنید از طریق اینکه نویسنده چه چیزی را می خواست چه منظوری از تصویر داشت آن را تکمیل کنید بپرسید چون دیگر نویسنده ای که در دسترس شما نیست باز فکر نکنید تصویر مقابل شماست فقط توصیفش کنید و سعی کنید کشفش کنید تصویر را بازسازی نکنید فقط نگاهش کنید و توصیفش کنید حالا یک ورق بزنید صفحه ی چهارم صفحه ی چهارم سه پاراگراف است در کل سه پاراگراف بیشتر نیست پاراگراف سوم که آخرین پاراگراف صفحه است ورق بزنید پشتش می شود در واقع می روید صفحه ی چهارم سه تا پاراگراف است پاراگراف سوم را بنویسید باز هم رو نویسی کنید چیزی را باز سازی نکنید از رو بنویسید حالا با همان دقتی که توی کتاب مبادا ورق ورق بشود یا مشکلی پیش بیاید آخرین صفحه آخرین پاراگراف که کلمه ی پایان زیرش آمده این آخرین پاراگراف را بنویسید باز هم رو نویسی کنید طراحی نکنید چیزی را بازسازی نکنید دارید از روی کتاب می نویسید فقط تنها مشکلی که ممکن است برای شما پیش بیاید مثلاً کلماتی است که کمی دقت می خواهد که بخوانید احساس این باشد که رو نویسی می کنید منظوم این است که به سمت طراحی و چیزی نروید مثلاً قرار نیست شما این کار را هماهنگ کنید کتاب مقابل شما است شما فقط بنویسید خوب حالا کتاب را ببندید روی جلدش را نگاه کنید عنوانش را بنویسید خوب الان ما تکه های مستندی از یک شاهکار را در اختیار داریم با همین فرض ببینید ما قرار است وقتی متن خوانده می شود واقعاً همین جور با آن برخورد می کنیم عنوان این جلسه که ارتباط هست در واقع شاید تا حدی می توانست ارتباط خویشاوندی هم ترجمه شود منظور این نزدیکی عجیب و غریبی است که ممکن است فرض کنید مثالی که خودش می زند شاید از نظر هم بهتر باشد می گوید چطور یکدفعه یک دوست خیلی صمیمی را در ایام مدرسه یا دبیرستان یا کودکی مثلاً از بیست سال یکدفعه می بینی چه احساسی داری و با هم می نشینید صحبت می کنید خاطراتتان به یاد تان می آید یعنی آنقدر صمیمی که بلافاصله او را شناختید و آن ایام را بیاد می آورید این فاصله ی بیست ساله مانع از این نمی شود که دوباره آن پیوند ناگهان شکل بگیرد الان هم ما با همین کتاب پیوند خویشاوندی یا دوستی یا صمیمانه ای برقرار خواهیم کرد در واقع یعنی ما هم سعی می کنیم چنین پیوندی داشته باشیم.